

میلاد حضرت مسیح؛ فرصتی برای تقویت همبستگی انسانی و وحدت بین ایمانی

محمدحسین مختاری، استاد دانشگاه و سفیر ایران در واتیکان



در روزهای سالگرد میلاد حضرت عیسی مسیح(ع)، پیام‌آور الهی صلح، عدالت و محبت، بازاندیشی در معنا و کارکرد اجتماعی- الهی پیام او ضرورتی دوجندان می‌یابد. جهان معاصر علی‌رغم پیشرفت‌های علمی و فناورانه، با بحران‌های عمیق اخلاقی، گسترش خشونت، بی‌عدالتی ساختاری، فروپاشی پیوندهای انسانی و سوءاستفاده از دین مواجه است. در چنین وضعیتی بازگشت به میراث پیامبران الهی، به‌ویژه حضرت مسیح(ع)، می‌تواند افقی نو برای احیای اخلاق، کرامت انسانی و گفت‌وگوی بین‌ادیانی بگشاید.

حضرت مسیح(ع) نه تنها بنیان‌گذار یکی از بزرگ‌ترین سنت‌های دینی جهان است، بلکه در نگاه اسلام نیز پیامبری بزرگ، حامل کتاب الهی و نماد زهد، توحید و محبت شمرده می‌شود. این جایگاه دوگانه و مشترک، او را به نقطه اتصال الهی میان ادیان ابراهیمی بدل کرده است. نوشتار حاضر می‌کوشد با رویکردی تحلیلی - الهیاتی، راه و آرمان‌های حضرت مسیح(ع) را در سه محور بنیادین عدالت، انسانیت و محبت بررسی کند و نقش این آموزه‌ها را در تقویت وحدت و همگرایی میان پیروان ادیان الهی تبیین نماید.

۱. عدالت الهی در تعالیم حضرت مسیح(ع)

عدالت در اندیشه حضرت مسیح(ع) مفهومی ژرف و چندلایه است که فراتر از قواعد صرف حقوقی یا انتظام اجتماعی قرار می‌گیرد. در اناجیل، عدالت همواره در پیوند با «ملکوت خداوند» و اراده الهی فهم می‌شود، نه صرفاً به مثابه اجرای قانون. مسیح(ع) با نقد صریح ریاکاری دینی، عدالت صوری و شریعت‌گرایی تهی از معنا را به چالش می‌کشد و بر صدق درونی و پاکی نیت تأکید می‌ورزد. (Matthew ۲۳: ۲۳)

توجه ویژه حضرت مسیح(ع) به فقرا، بیماران و طردشدگان اجتماعی نشان می‌دهد که عدالت الهی در نگاه او، ماهیتی رهایی‌بخش دارد؛ عدالتی که در برابر ساختارهای ناعادلانه می‌ایستد و کرامت انسان را محور قرار می‌دهد

(Wright, ۲۰۱۲). این تلقی از عدالت، با مفهوم «قسط» در قرآن کریم قابل مقایسه است؛ آنجا که بعثت پیامبران با اقامه عدالت در جامعه پیوند خورده است (الحدید: ۲۵). از منظر الهیات تطبیقی، می‌توان گفت عدالت مسیحی و عدالت قرآنی، هر دو ناظر به پیوند میان ایمان، اخلاق و مسئولیت اجتماعی‌اند؛ امری که ظرفیت بالایی برای گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت در حوزه اخلاق عمومی و عدالت جهانی فراهم می‌آورد (Volf, ۲۰۱۱).

۲. انسانیت و کرامت ذاتی انسان در پیام مسیح

انسان‌شناسی حضرت مسیح (ع) بر اصل کرامت ذاتی انسان استوار است. انسان، صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی، قومیت یا پیشینه اخلاقی، موجودی است که شایسته محبت، احترام و امکان بازگشت به مسیر الهی است. رفتار مسیح (ع) با خطاکاران، بیماران و غیره، نشان می‌دهد که انسانیت در نگاه او امری ایستا و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه حقیقتی پویا و قابل احیاست.

این فهم از انسان، با هرگونه نگاه ابزاری یا خشونت‌محور به انسان در تعارض است. مسیح (ع) با تأکید بر تواضع، خدمت به دیگران و ترجیح ارزش‌های معنوی بر منافع مادی، الگویی اخلاقی ارائه می‌دهد که می‌تواند مبنای بازسازی روابط انسانی در جوامع معاصر باشد. از منظر گفت‌وگوی ادیان، این انسان‌محوری الهی نقطه اشتراک مهمی میان سنت‌های دینی محسوب می‌شود.

۳. محبت به‌مثابه جوهره الهیات مسیحی

محبت در تعالیم حضرت مسیح (ع) نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه بنیان الهیات مسیحی به‌شمار می‌آید. در اناجیل، محبت به خدا و محبت به همسایه به‌عنوان والاترین فرمان معرفی می‌شود (Matthew ۲۲-۴۰: ۳۷) این محبت، چنان که مسیح (ع) تصریح می‌کند، حتی دشمنان را نیز دربر می‌گیرد و بدین‌سان منطق متعارف تقابل، انتقام و خشونت را به چالش می‌کشد (Luke ۶: ۲۷).

در الهیات مسیحی معاصر، آندرش نیگرن (Anders Nygren) در اثر کلاسیک خود، محبت مسیحی را محبتی «نزولی، ایثارگر و غیرمشروط» می‌داند که ریشه در ابتکار الهی دارد، نه در شایستگی انسان (Nygren, ۱۹۵۳)

او می‌نویسد:

«Agape is spontaneous and unmotivated; it does not seek its own advantage»

ترجمه: «آگاهیه محبتی خودجوش و بی‌انگیزه سودجویانه است؛ محبتی که در پی منفعت خویش نیست»

(نیگرن، ۱۹۵۳)

پاپ بندیکت شانزدهم نیز در رساله الهیاتی Deus Caritas Est بر این نکته تأکید می‌کند که جوهر مسیحیت، نه یک نظام اخلاقی صرف، بلکه مواجهه با محبت الهی است. او تصریح می‌کند:

” At the origin of being Christian, there is no ethical decision or great idea, but the encounter with an event, a person.”

ترجمه: «در آغاز مسیحی بودن، نه یک تصمیم اخلاقی یا ایده‌ای بزرگ، بلکه مواجهه با یک رویداد، با یک شخص قرار دارد.» (Benedict XVI, ۲۰۰۵)

این تلقی از محبت، با مفهوم «رحمت» در الهیات اسلامی قابل مقایسه است؛ جایی که رحمت الهی بر غضب پیشی می‌گیرد و اخلاق دینی بر اساس محبت و شفقت سامان می‌یابد. از منظر مطالعات تطبیقی ادیان، محبت مسیحی می‌تواند یکی از بنیادی‌ترین زبان‌های مشترک اخلاقی میان سنت‌های دینی باشد.

۴. حضرت مسیح (ع) و بنیان‌های وحدت بین‌ادیانی

حضرت عیسی مسیح (ع) از منظر مطالعات ادیان، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های «میان‌دینی» (interreligious) به‌شمار می‌آید؛ شخصیتی که در پیش از یک سنت الهی حضور هنجاری و الهیاتی دارد. در مسیحیت، او کانون ایمان و تجسد کلمه الهی است؛ در اسلام، پیامبری بزرگ، صاحب کتاب و نشانه‌ای از رحمت و قدرت الهی؛ و در یهودیت، شخصیتی تاریخی با تأثیرات دینی و اجتماعی گسترده. این جایگاه چندساحتی، مسیح (ع) را به محور بالقوه‌ای برای گفت‌وگوی الهیاتی میان ادیان ابراهیمی بدل می‌سازد.

از منظر الهیات مسیحی معاصر، گفت‌وگوی ادیان نه یک انتخاب ثانوی، بلکه پیامدی ضروری از ایمان به خدایی است که حقیقت و محبت او محدود به مرزهای نهادی نیست. میروسلاو وُلف (Miroslav Volf) با تأکید بر مشترکات اخلاقی اسلام و مسیحیت، تصریح می‌کند که ایمان راستین به خداوند یگانه، باید در مسئولیت مشترک مؤمنان نسبت به عدالت و صلح جهانی تجلی یابد. او می‌نویسد:

“A common belief in one God should lead to a common commitment to the flourishing of all human beings.”

ترجمه: «ایمان مشترک به خدای یگانه باید به تعهدی مشترک برای شکوفایی همه انسان‌ها بینجامد» (Volf, ۲۰۱۱)

در سنت الهیات کاتولیک، به‌ویژه پس از شورای واتیکان دوم، مفهوم وحدت ادیان بر پایه کرامت انسانی و وجدان اخلاقی مشترک بسط یافته است. سند *Nostra Aetate* با به‌رسمیت‌شناختن عناصر حقیقت و قدسی در دیگر ادیان، زمینه الهیاتی گفت‌وگو و همکاری میان پیروان ادیان را فراهم ساخت. الهی‌دانان ایتالیایی همچون ریمون پَنیکار این رویکرد را به سطحی عمیق‌تر ارتقا داده‌اند. پَنیکار در آثار خود بر «همزیستی حقیقت‌ها» (plurality without relativism) تأکید می‌کند و می‌نویسد:

“Dialogue does not mean giving up one's identity, but deepening it through encounter with the other.”

ترجمه: «گفت‌وگو به معنای چشم‌پوشی از هویت نیست، بلکه ژرف‌بخشیدن به آن از رهگذر مواجهه با دیگری است». (Panikkar, ۱۹۹۹)

در این چهارچوب، حضرت مسیح (ع) نه نماد انحصار دینی، بلکه الگوی الهی گفت‌وگو، تواضع و خدمت به انسان تلقی می‌شود. تأکید او بر محبت، بخشش و عدالت، ظرفیت آن را دارد که به زبان مشترک اخلاقی میان ادیان تبدیل شود؛ زبانی که بدون حذف تفاوت‌های اعتقادی، امکان همکاری عملی در جهان معاصر را فراهم می‌سازد.

۵. الهیات وحدت و مسئولیت جهانی ادیان

الهیات وحدت (Theology of Unity) تلاشی معاصر در اندیشه دینی است که می‌کوشد از سطح همزیستی منفعل ادیان فراتر رفته و به سوی مسئولیت فعال و مشترک آنان در قبال جهان گام بردارد. در این رویکرد، وحدت نه به معنای ادغام اعتقادات، بلکه به معنای همگرایی اخلاقی و معنوی در برابر چالش‌های جهانی چون فقر، خشونت، تخریب محیط زیست و بحران معنای زندگی است.

از منظر الهیات مسیحی، مسئولیت جهانی ادیان ریشه در درک خاصی از خداوند به عنوان خالق و پدر همه انسان‌ها دارد. اگر خداوند واحد است و همه انسان‌ها مخلوق اویند، آنگاه بی‌عدالتی، جنگ و رنج انسانی نمی‌تواند مسأله‌ای صرفاً «دیگری» تلقی شود. این ایده در الهیات عمومی (Public Theology) به وضوح بسط یافته است؛ جایی که ایمان دینی موظف به ورود انتقادی و سازنده به عرصه عمومی می‌شود (Stackhouse, ۲۰۰۷).

در الهیات گفت‌وگویی، مسئولیت جهانی ادیان به‌ویژه در قالب همکاری بین‌ادیانی معنا می‌یابد. ادیان، به جای رقابت هویتی، می‌توانند با حفظ تمایزهای الهیاتی، در سطح اخلاق عملی به هم‌افزایی دست یابند. حضرت مسیح (ع) در

این میان، الگویی الهی برای چنین مسئولیتی ارائه می‌دهد: الگویی مبتنی بر خدمت، فروتنی و اولویت‌دادن به رنج انسان.

از منظر اسلامی نیز، اصل «تعاونوا علی البرّ و التقوی» (مانده: ۲) افقی مشابه ترسیم می‌کند. این همگرایی مفهومی نشان می‌دهد که الهیات وحدت، نه پروژه‌ای وارداتی، بلکه امکانی ریشه‌دار در سنت‌های دینی است. بدین‌سان، گفت‌وگوی ادیان می‌تواند از سطح تفاهم نظری فراتر رفته و به کنش مشترک اخلاقی در مقیاس جهانی بدل شود.

در نهایت، الهیات وحدت با الهام از شخصیت‌هایی چون حضرت مسیح(ع)، می‌کوشد نشان دهد که ایمان دینی، اگر اصیل و ریشه‌دار باشد، نه عامل تفرقه، بلکه منبعی برای صلح، عدالت و همبستگی جهانی خواهد بود.

۶. حضرت مسیح(ع) در الهیات اسلامی و ظرفیت وحدت‌ساز آن

حضرت عیسی مسیح(ع) در الهیات اسلامی جایگاهی ممتاز و چندلایه دارد که او را به یکی از مهم‌ترین نقاط اتصال میان اسلام و مسیحیت بدل می‌سازد. قرآن کریم، مسیح(ع) را نه تنها پیامبری بزرگ، بلکه «کلمه الهی» و «روحی از جانب خداوند» معرفی می‌کند (النساء: ۱۷۱). این توصیف، نشان‌دهنده منزلتی الهیاتی است که فراتر از صرف پیامبری تاریخی بوده و واجد بار معنایی و قدسی عمیق است.

در سوره مریم، روایت تولد حضرت عیسی(ع) با تأکیدی ویژه بر طهارت، انتخاب الهی و رحمت خداوند بیان می‌شود؛ روایتی که از حیث لحن و محتوا، واجد احترام و تکریم بی‌سابقه‌ای نسبت به این پیامبر الهی است. قرآن با تصریح بر معجزات مسیح(ع)، از شفای بیماران تا احیای مردگان «به اذن خدا»، بر پیوند کامل او با اراده الهی تأکید می‌کند (آل عمران: ۴۹). این تأکید، مانع هرگونه تلقی استقلال‌گرایانه از قدرت مسیح شده و در عین حال، جایگاه معنوی والای او را حفظ می‌کند.

از منظر الهیات اسلامی، مسیح(ع) نماد زهد، تقوا و دلبستگی‌نداشتن به دنیا است. روایات اسلامی، او را پیامبری معرفی می‌کنند که زندگی ساده و دوری از تعلقات مادی را برگزید و بدین‌سان، الگویی اخلاقی برای مؤمنان ارائه داد. این بُعد از شخصیت مسیح(ع)، در گفت‌وگوی تطبیقی با الهیات مسیحی، می‌تواند زمینه‌ای مشترک برای تأمل درباره نسبت ایمان، دنیا و مسئولیت اخلاقی فراهم آورد.

توشیهیکو ایزوتسو (Toshihiko Izutsu) در تحلیل مفاهیم قرآنی، بر این نکته تأکید می‌کند که شخصیت‌های محوری قرآن، از جمله حضرت عیسی(ع)، در شبکه‌ای معنایی قرار دارند که مفاهیمی چون رحمت، آیه، کلمه و روح را به یکدیگر پیوند می‌دهد. او می‌نویسد:

“Jesus in the Qur'an is not merely a historical figure, but a sign (ayah) pointing beyond itself to the absolute reality of God.”

ترجمه: «عیسی در قرآن صرفاً یک شخصیت تاریخی نیست، بلکه نشانه‌ای (آیه‌ای) است که فراتر از خود، به واقعیت مطلق خداوند اشاره می‌کند» (Izutsu, ۲۰۰۲).

این فهم نشانه‌شناختی از مسیح(ع)، امکان گفت‌وگوی عمیق الهیاتی با مسیحیت را فراهم می‌سازد؛ گفت‌وگویی که در آن، اختلافات اعتقادی مانع از شناسایی افق‌های مشترک معنوی نمی‌شود. در الهیات اسلامی، نفی الوهیت مسیح به معنای نفی مقام معنوی او نیست، بلکه تأکیدی است بر توحید ناب و وابستگی کامل همه پیامبران به اراده الهی. این نکته، اگر به درستی تبیین شود، می‌تواند از سوء تفاهم‌های تاریخی میان مسلمانان و مسیحیان بکاهد.

از منظر مطالعات ادیان، مسیح‌شناسی اسلامی واجد ظرفیت وحدت‌ساز بالایی است؛ زیرا همزمان بر اشتراکات عمیق اخلاقی و معنوی با مسیحیت تأکید می‌کند و در عین حال، هویت مستقل الهیاتی خود را حفظ می‌نماید. حضرت مسیح(ع) در این چهارچوب، به پلی الهیاتی میان دو سنت بدل می‌شود؛ پلی که بر پایه توحید، رحمت، عدالت و محبت استوار است و می‌تواند زمینه‌ساز همکاری دینی در مقیاس جهانی باشد.

۷. الهیات وحدت؛ از امکان نظری تا مسئولیت تاریخی

الهیات وحدت، اگرچه در سطح نظری بر اشتراکات اخلاقی و معنوی ادیان تأکید می‌ورزد، اما تحقق آن منوط به گذار از گفت‌وگوی صرفاً مفهومی به کنش مسئولانه تاریخی است. این گذار، مستلزم آن است که ادیان ضمن وفاداری به هویت الهیاتی خویش، خود را در برابر سرنوشت مشترک انسان معاصر پاسخگو بدانند.

در این معنا، وحدت نه وضعیتِ ازپیش‌داده، بلکه فرایندی تاریخی است که در بستر گفت‌وگو، نقد متقابل و همکاری عملی شکل می‌گیرد. الهیات وحدت، با الهام از شخصیت‌هایی چون حضرت عیسی مسیح(ع)، می‌کوشد نشان دهد که ایمان دینی اگر اصیل و زنده باشد، ناگزیر به سوی مسئولیت، همبستگی و تعهد به خیر عمومی سوق می‌یابد.

بدین‌سان، الهیات وحدت را می‌توان پاسخی الهیاتی به شرایط تاریخی کنونی دانست؛ پاسخی که نه از موضع سلطه و نه از موضع انزوا، بلکه از موضع خدمت به انسان و وفاداری به حقیقت الهی برمی‌خیزد. در این افق، حضرت مسیح(ع) همچنان الهام‌بخش راهی است که به عدالت، محبت و صلح جهانی می‌انجامد.

در این چهارچوب، الهیات عمومی (Public Theology) نقشی واسطه‌ایفا می‌کند و امکان حضور انتقادی و سازنده ایمان دینی در فضای اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌آورد. تعالیم حضرت مسیح(ع) با تأکید بر خدمت به انسان، اولویت‌دادن به رنج دیگری و نفی منطق سلطه، الگویی الهی برای چنین حضوری ارائه می‌دهد. این الگو نه‌تنها برای مسیحیان، بلکه برای همه پیروان ادیان الهی قابل‌الهام است و می‌تواند به شکل‌گیری اخلاقی جهانی مبتنی بر ایمان‌یاری رساند.

در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت که الهیات وحدت، آن‌گونه که از رهگذر بازخوانی تعالیم حضرت عیسی مسیح(ع) ترسیم شد، نه پروژه‌ای آرمان‌گرایانه و انتزاعی، بلکه امکانی واقعی و ریشه‌دار در سنت‌های دینی است. این الهیات اگر با رویکردی انتقادی، روشمند و وفادار به متون مقدس دنبال شود، می‌تواند نقش مؤثری در کاهش تنش‌های دینی، تعمیق گفت‌وگوی ادیان و تقویت همبستگی انسانی در مقیاس جهانی ایفا کند. از این منظر، میلاد حضرت مسیح(ع) نه‌تنها یادآور رویدادی تاریخی، بلکه فراخوانی دائمی به بازاندیشی در مسئولیت مشترک ادیان نسبت به آینده انسان و جهان است.

۸. الهیات وحدت به‌مثابه پارادایمی معاصر در مطالعات ادیان

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بازخوانی الهیاتی و تطبیقی تعالیم حضرت عیسی مسیح(ع) می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در مطالعات ادیان و الهیات معاصر بگشاید. مسیح(ع) در این مقاله نه صرفاً به‌عنوان شخصیتی تاریخی یا متعلق به یک سنت دینی خاص، بلکه به‌مثابه الگویی الهیاتی برای فهم نسبت دین، انسان و جهان مورد تحلیل قرار گرفت. تأکید او بر عدالت الهی، کرامت ذاتی انسان و محبت فراگیر، سه ستون اصلی منظومه‌ای اخلاقی - الهیاتی را تشکیل می‌دهد که ظرفیت آن را دارد به بنیانی نظری برای الهیات وحدت بدل شود.

الهیات وحدت، آن‌گونه که در این نوشتار تبیین شد، پارادایمی است که از دل سنت‌های دینی و با وفاداری به هویت الهیاتی آنها برمی‌خیزد، اما افق آن فراتر از مرزهای نهادی و اعتقادی ادیان گسترش می‌یابد. این رویکرد، به‌جای تمرکز بر منازعات کلامی یا رقابت‌های هویتی، بر اشتراکات بنیادین اخلاقی و معنوی ادیان تأکید می‌ورزد؛

اشتراکاتی که ریشه در ایمان به خداوند، مسئولیت انسان در برابر دیگری و تعهد به عدالت و صلح دارند. در این معنا، وحدت نه به منزله حذف تفاوت‌ها، بلکه به عنوان امکان همگرایی در غایت انسانی و الهی فهم می‌شود.

تحلیل جایگاه حضرت مسیح (ع) در الهیات اسلامی نشان داد که اسلام، برخلاف برخی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه، تصویری عمیقاً تکریم‌آمیز و معنوی از این پیامبر الهی ارائه می‌دهد. مسیح (ع) در قرآن، نشانه‌ای الهی و حامل پیامی اخلاقی است که با اصول توحید، رحمت و عدالت همساز است. این هم‌پوشانی مفهومی میان مسیح‌شناسی اسلامی و برخی مؤلفه‌های اساسی الهیات مسیحی، زمینه‌ای مستحکم برای گفت‌وگوی الهیاتی اصیل میان دو دین فراهم می‌آورد؛ گفت‌وگویی که می‌تواند از سطح تفاهم نظری فراتر رفته و به همکاری عملی در عرصه اخلاق جهانی منجر شود.

در سطحی کلان‌تر، الهیات وحدت به مسأله مسئولیت جهانی ادیان پیوند می‌خورد؛ مسئولیتی که از خودآگاهی دینی نسبت به وضعیت تاریخی و جهانی انسان معاصر ناشی می‌شود. جهان امروز با بحران‌هایی مواجه است که نه تنها راه‌حل‌های فنی یا سیاسی، بلکه پاسخ‌های اخلاقی و معنوی می‌طلبند. فقر ساختاری، خشونت فراگیر، بی‌عدالتی‌های نهادینه‌شده و بحران محیط زیست، چالش‌هایی هستند که هیچ دین یا فرهنگی به تنهایی قادر به مواجهه مؤثر با آنها نیست.

در الهیات مسیحی معاصر، دیوید تریسی (David Tracy) بر این نکته تأکید می‌کند که سنت‌های دینی، حامل «متون کلاسیک»ی هستند که ظرفیت ورود انتقادی به وضعیت تاریخی کنونی را دارند. او می‌نویسد:

“Religious traditions possess public classics that can and must speak to the crises of contemporary humanity.”

ترجمه: «سنت‌های دینی واجد متون کلاسیکی هستند که می‌توانند و باید با بحران‌های انسان معاصر سخن بگویند».
(Tracy, ۱۹۸۱)

در همین راستا، الهیات وحدت می‌کوشد ادیان را از موضع انفعال یا تقابل، به موضع کنش مشترک و مسئولانه در عرصه عمومی سوق دهد. این کنش مشترک، نه بر پایه محو تفاوت‌های اعتقادی، بلکه بر اساس هم‌افزایی اخلاقی و تعهد مشترک نسبت به رنج انسان شکل می‌گیرد.

هانس کونگ (Hans Küng) نیز در پروژه «اخلاق جهانی» (Global Ethic) تصریح می‌کند که بدون صلح میان ادیان، صلح میان ملت‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود. او می‌نویسد:

” There will be no peace among the nations without peace among the religions.”

ترجمه: «بدون صلح میان ادیان، صلحی میان ملت‌ها وجود نخواهد داشت» (Küng, ۱۹۹۱) .

این گزاره، به‌روشنی نشان می‌دهد که مسئولیت جهانی ادیان، صرفاً یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه شرط امکان صلح و همزیستی در جهان معاصر است.

در ادامه این بحث، یورگن مولتمان (Jürgen Moltmann) با طرح «الهیات امید»، بر پیوند میان ایمان دینی و مسئولیت تاریخی تأکید می‌کند. از نظر او، امید مسیحی نه گریز از جهان، بلکه تعهدی فعال برای دگرگون‌ساختن تاریخ در پرتو وعده الهی است. مولتمان می‌نویسد:

” Christian hope is not a hope that withdraws from the world, but one that transforms it.”

ترجمه: «امید مسیحی، امیدی برای کناره‌گیری از جهان نیست، بلکه امیدی برای دگرگون‌ساختن آن است».
(Moltmann, ۱۹۶۷)

این تلقی از امید، الهیات وحدت را از سطح گفت‌وگوی صرف فراتر می‌برد و آن را به افقی کنش‌محور و تاریخ‌مند بدل می‌سازد؛ افقی که در آن، ادیان موظف‌اند در برابر بی‌عدالتی و رنج انسانی موضعی فعال اتخاذ کنند.

(ماخذ: روزنامه ایران هشتم دیماه ۱۴۰۴ با عنوان میلاد مسیح و افق الهیات وحدت)

امور پژوهشی، آموزشی و ترویجی کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران

تاریخ انتشار در سامانه کمیسیون : ۱۴۰۴/۱۰/۹